

اِ تِیَن بالیبار: نه در مقابل خطر و نه در برابر اقدامات ضروری برای دفع آن، برابر نیستیم



اِ تِیَن بالیبار

متن اصلی به زبان فرانسه به صورت پی دی اف

مصاحبه ژان بیرنهام با اِ تِیَن بالیبار، لوموند،
22 آوریل 2020

ترجمه : بهروز عارفی- تقی تام

اتین بالیبار فیلسوف مارکسیست، اندیشه ای را پایه ریزی کرده که
امکان مواجهه با بحران بهداشتی کنونی و نیز بحران اقتصادی و
اجتماعی آتی را فراهم می سازد.

دو جلد نخست "مجموعه آثار" او که اخیراً منتشر شده، گواه بر این
امرست.

«تاریخ پایان نیافتنی. از قرن تا قرن دیگر. نوشته ها 1» و « در ستایش مفهوم. معرفت شناسی، الهیات و سیاست. نوشته ها 2»، اثر اتیین بالیبار، انتشارات لا دِ کووِرت - «افق احتمالات»، 308 و 276 صفحه.

با این که بالیبار (متولد 1942)، یکی از مطرح ترین روشنفکران فرانسوی در خارج از فرانسه است، او با تواضع ساده اش از دیگران متمایز می گردد. دو اثر نخست این «مجموعه آثار»، یعنی «تاریخ پایان نیافتنی. از قرن تا قرن دیگر» و « ستایش مفهوم» شاهد این حقیقت است. در این کتاب ها، نه فقط گونه گونی پرسش های خاص او (درباره جهانشمولی، مرز، نژادپرستی، خشونت ...) چشم گیر است، بلکه همچنین با سخاوتمندی فیلسوفی روبرو هستیم که همواره اندیشه را به مثابه گفتگوی صادقانه ای با معاصران خود در سراسر جهان تلقی کرده است. در حالی که بحرانی عالم گیر آغاز شده، با این فیلسوف بدون مرز، به گفتگو می نشینیم:

فلسفه در این قرن به یک بازیچه تبدیل شده است. برای من، فلسفه یک بازیچه است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد. فلسفه به یک بازیچه تبدیل شده است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد. فلسفه به یک بازیچه تبدیل شده است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد.

چه بدیل زیبایی، شبیه موضوع فلسفه امتحان نهائی است! برای من، نکته ای که در «مسئله ویروسی» تکان دهنده تر است، قطعاً رنجی است که این واگیری با خود می آورد، و نیز بخشیدن حالت اضطراری به مسئله مصونیت است که همه مرز های ملی و اجتماعی را زیر پا می گذارد.

اما، مقایسه ی دیگری نیز مطرح است: و آن عبارت است از آسیب پذیری به درجات متفاوت پاندمی در جامعه ما. ما نه در مقابل خطر و نه در اقدامات ضروری برای دفع آن، برابر نیستیم. نابرابری ها، که به صورت فاجعه باری افزایش یافته، به تفاوت های مردم شناختی یعنی ایجاد شکاف در میان نوع بشر تبدیل می شود.

فلسفه در این قرن به یک بازیچه تبدیل شده است. برای من، فلسفه یک بازیچه است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد. فلسفه به یک بازیچه تبدیل شده است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد. فلسفه به یک بازیچه تبدیل شده است که در دستان سیاستمداران و مدیران قرار دارد.

حتی اگر سیاست، به معنی اغراق آمیز واژه وجود نمی داشت، زمان

بازهم می گذشت... اما، درک ما از زمان در حال تغییر است. با ایده ی آنتروپوسین (آغاز عصر انسانی جدید) و خرابی هائی که خبرش را می دهد، ما متوجه می شویم که زمان تاریخی و زمان زمین شناختی از هم جدا نیستند. در قرن نوزدهم و سده بیستم، پدیده اقلیمی و زیست شناسی بخشی از پدیده ای بودند که اقتصاددانان " برون بود ها" می نامند. اگر ما خواهان حفظ چیزی از این پیوند تاریخ و سیاست هستیم، باید که سیاست به یک سیاست زیستی (بیوپولیتیک) و جهان میهنی تبدیل شود.

ولی به سبک ماکیاول [1469-1527] حرف بزنیم: در بحرانی که تازه شروع شده، افراد "بالا"ئی نمی توانند به مدیریت قناعت کنند، می بایست که آن ها، دستِ کم، در ظاهر از استراتژی و از گفتمان خود، بگسلند.

اما، آن چه به "پائینی ها" یعنی عموماً تحت سلطه ها مربوط می شود، به نظر می رسد که به طور موقت، شعاع عمل آن ها به واکنش های بدخلقی محدود است. باوجود این، هر قدر بحران بهداشتی به بحران اقتصادی، اجتماعی و مناقشه ارزش ها تبدیل شود، این امر کمتر و کمتر خواهد شد. و بسته به این که این دیالکتیک بالا و پائین چه شکلی پیدا کند، سرنوشت دموکراسی، درست مثل سرنوشت تمدن و منابع همگانی، مشخص خواهد شد.

در کتاب "پائینی ها" (1930 - 2004) [1930 - 2004] می خوانیم که "پائینی ها" در قرن بیستم به عنوان یک نیروی متحرک در دموکراسی ظهور کردند. در کتاب "پائینی ها" (1930 - 2004) [1930 - 2004] می خوانیم که "پائینی ها" در قرن بیستم به عنوان یک نیروی متحرک در دموکراسی ظهور کردند.

دریدا از این اصطلاح در مورد شیوه ای که دولت آمریکا به سوء قصدهای 11 سپتامبر 2001 واکنش نشان داد، استفاده کرده بود. واکنش دولت تصویب نوعی قانون مظنونین بود [اشاره به قانون مظنونین در 1793 در فرانسه-م]، که مستقیماً به تخیل دفاعی ارگانیسم علیه عوامل عفونتی رجوع می کرد. به عقیده من، او نمی خواست بگوید که دموکراسی، خودش خود را نابود می کند - ایده ای که در میان مخالفان او رایج بود-، بلکه برخی فرایندهای امنیتی برای دموکراسی مَهلک است.

من، به نوبه خود، می گویم که یکی از ویژگی های دموکراسی، آگاهی

به این نکته است که هر استراتژی حفاظت جمعی، چه بستن مرزها، چه قرنطینه، یا ردگیری "جماعت مظنون به ابتلا"، بی ضرر نیست. شیوه ای که یک جامعه خود را در "جنگ" اعلام می کند، حتی علیه یک ویروس، دموکراسی را به خطر می اندازد.

در این جا، واژه مهم، "صورتخیل کردن" است، زیرا هم دشواری ذاتی را بیان می کند و هم اضطراب را. تصور پایان سرمایه داری، موتور امیدهای انقلابی ست. ما همیشه این نکته را در خیال مان داشته ایم، البته نه به مثابه "پایان جهان"، که موضوع مهم مذهبی و مملو از ترس و وعده است، بلکه مثل "پایان" های دیگر، یعنی جهان مناسبات سلطه گرایانه.

در حالی که فاجعه زیست محیطی، که اکنون باید پاندمی را نیز به آن افزود، چشم انداز سومی را باز می کند که از بسیاری جهات، تراژیک تر است؛ اما، تراژیک بودن، تقدیر نیست، بلکه جدال بین ضرورت، سماجت و سرسختی است، سیزیفِ کامو...

در این جا، واژه مهم، "صورتخیل کردن" است، زیرا هم دشواری ذاتی را بیان می کند و هم اضطراب را. تصور پایان سرمایه داری، موتور امیدهای انقلابی ست. ما همیشه این نکته را در خیال مان داشته ایم، البته نه به مثابه "پایان جهان"، که موضوع مهم مذهبی و مملو از ترس و وعده است، بلکه مثل "پایان" های دیگر، یعنی جهان مناسبات سلطه گرایانه.

مایل هستم بگویم که امروز، ما فقط نسبت به یک موضوع می توانیم مطمئن باشیم: که ... اما این تحول، فقط در کلیت آن قابل رویت است، ما از محتوای آن خبر نداریم.

به ویژه، ما باید در انتظار ظهور بدیل هایی نا سازگار باهم باشیم یعنی نظام های حکومتی و ارزش های انسانی ضد آن. باید امیدوار بود که مناقشه ان ها به روش های مدنی حل و فصل شود، به روش های دموکراتیک و نه با دیکتاتوری یا خشونت های بی رحمانه که ما را به

همان فاجعه ها برخوانند گردانند.

«ماکیاولیست» نامی است که در دهه ۱۹۵۰ میلادی برای اولین بار توسط نیکولو ماکیاوولی در کتاب «مأموریت» به کار رفته است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار ماکیاوولی است که در آن به بررسی قدرت و سیاست در ایتالیا در سده ۱۵ میلادی پرداخته است.

پس از دیگران، من هم توضیح داده ام که در ایده ای که ماکیاوولی از عمل "شهریارانه" ارائه می دهد، پر است از صحنه های بیرحمانه. در مورد بُعد تراژیک این موضوع، زمانی که درمی یابیم حتی برای ماکیاوولی نیز این سیاست کاملاً غیرقابل کنترل است، من نیز تعمق کرده ام. دست کم، اوبه این مسئله کاملاً واقف بود. در حالی که هممه "ماکیاولیست" های ریز و درشت، که برای آن ها نهایت خشونت، محرک سلطه و قدرت است، چنین نیستند. اما در این جا، از قساوت عمدی، ابزاری شده و عقلانی حرف می زنیم. آن گاه که می گوئیم اوضاع امروز به طرز وحشتناکی ظالمانه است، منظور دقیقاً همان نیست. زیرا این وضع برای کسانی که می میرند و خویشان، همسایگان و دوستان آن ها ظالمانه است. به ویژه برای همه "انسان های یک بار مصرف"، کسانی که اگر جرات کنم می گویم، ترجیحاً می میرند، ظالمانه تر نیز هست.

پشت سر این قساوت بی نام، به یقین عملکرد حکومت، نوع انتخاب، و یا عدم انتخاب وجود دارد که در برخی موارد، شاید بتوان گفت که دست کم از روی غفلت یا از روی نقصان و کمبود ها «جنایت کارانه» هستند. اما «عمق سنگدلی که امروزه همه مشکلات سیاسی از آن ظاهر می شود و نیز احساسات نومیدانه و شورش که بر می انگیزد، ما را بیشتر به یک نظام رجوع می دهد تا یک سیاست. این نظام، سرمایه داری نئولیبرال است، که قاعده آن نه فقط استثمار کار و افزایش حداکثری سود، بلکه حسابرسی، سودآورکردن و تجارتي کردن همه فعالیت های انسانی حتی خصوصی ترین آن ها، به ضرر درمان، همیاری و سرانجام زندگی ست.»

«ماکیاولیست» نامی است که در دهه ۱۹۵۰ میلادی برای اولین بار توسط نیکولو ماکیاوولی در کتاب «مأموریت» به کار رفته است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار ماکیاوولی است که در آن به بررسی قدرت و سیاست در ایتالیا در سده ۱۵ میلادی پرداخته است.

هرچه بحران جلوتر می رود، من بیشتر می پذیرم که مسئله ی مرکزی، مسئله دولت است. باید در پرتو تجربه رویدادهای کنونی، بحران را

دوباره مورد بررسی قرار داد.

در هیچ نقطه جهان، اقتصاد سرمایه داری نمی تواند خود را از مداخله دولتی چه از جنبه مالی، چه به خاطر استفاده از امکانات سرکوب، نقش تنظیم کننده، جبران کننده و سازگار کننده، محروم سازد. این امر آن چنان واقعیت دارد که نئولیبرالیسم، در اصل، سرمایه داری ای نیست که فقط بتواند با منطق خود زندگی کند؛ دست کم در کشور ما، سرمایه داری ای است که اقتصاد اجتماعی - میراث قرن بیستم را "خصوصی می کند" و "سود آور" می سازد. پس امروز وقتی می شنویم که از «بازگشت» به دولت صحبت می کنند، ابتدا به این معنی است که روی دیگر سرمایه داری نئولیبرال، بر علیه ایدئولوژی خود، در حال نشان دادن خویش است.

اما، دنباله آن، شدیداً مورد مناقشه است. دولتی که در حال بازگشت است، دولت متکی بر بودجه و دولت پولی است، دولتی است که "رئیس" بخش های خدمات عمومی نیز هست، در عین حال که ضامن سازگاری آن ها با مطالبات اجتماعی نیز می باشد. این دولت، مداخله گر، پدرسالار، بالقوه اقتدارگر و احتمالاً تبعیض آمیز است، حتی اگر در یک کشور دارای سنت جمهوری خواهی این امر دشواری باشد. اما مفهوم خدمات اجتماعی نمی تواند در این منطق های عمودی محبوس شود و پس از این کم تر هم محبوس خواهد شد. این خدمات اجتماعی به آن صورتی که در لحظه کنونی، ضرورت آن را احساس می کنیم، منظور من، بهداشت و همچنین آموزش ملی است (که یک بار دیگر، نقش ضربه گیر همه پردشدگی های اجتماعی را به عهده دارد). این خدمات عمومی بُعدی از مشارکت و حتی از خود گذشتگی، مسئولیت مدنی و وجدان همگانی را در بر می گیرد که دولت نمی تواند مدعی تکفل آن ها گردد.

مقاومت در برابر نئولیبرالیسم، بر چنین زمینه ای ریشه دوانده است. این مقاومت، به طور مجرد وزبانی "ضد دولت گرا" نخواهد بود، بلکه حکمرانی و رابطه ای با دولت را در مقابل اشکال دیگر حکمرانی طرح ریزی خواهد کرد.

«.....» "....."
.....!!
.....! ".....".
.....

شما به شکلی از اسپانیا صحبت می کنید که اپرای فرانسه آن را خیال

*** Va, pensiero** (اندیشه به پیش) اشاره ای ست به آهنگ اپرای جوزپه وردی است با شعری از [Temistocle Solera](#) شاعر ایتالیائی قرن نوزدهم.

□□□ □□□□□□□ □□ □□□□□□□□ □□ □□ □□□□□ □□□ »
 □□ □□□□□□□□□□ □□□□□□□□ □ □□□□□□□□□□
 □□□□□□□□ □□□□□ □□ □□□□ □□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□□□□□
 « □□□□□□□□ □□□ □□

ادگار مورن

این بحران، می بایست روحیات ما را که مدت هاست در چنگ "بی درنگ" و "بلافاصله" محصور شده است، باز کند. از نگاه جامعه شناس و فیلسوف، مسابقه برای سودآوری که همچون کمبودهایی در طرز تفکر ما تلقی می شود، مسئول فاجعه های بی شمار انسانی است که پاندمی کوید-19 به بار آورده است.



ادگار مورن، متولد 1921، عضو مقاومت فرانسه، جامعه شناس و فیلسوف، اندیشمند فرارشته ای و انطباط ناپذیر، دارای دکترای افتخاری از سی و چهار دانشگاه در پهنه گیتی، از 17 مارس در آپارتمان خود در شهر مونپلیه، همراه با همسرش صباح ابوالسالم، جامعه شناس در قرنطینه (حصر) به سر می برد. از محل سکونتش، در خیابان ژان ژاک روسو، نویسنده کتاب "راه" (2011) و "میهن زمین" (1993) که اخیراً "خاطرات به ملاقات من می آیند" (انتشارات فایار، 2019) را در بیش از 700 صفحه منتشر کرده، که در آن روشنفکر خاطره ی داستان ها، ملاقات ها و قوی ترین "فریبندگی های" زندگی اش را روایت کرده و نوع جدیدی از قرارداد اجتماعی را بازتعریف کرده است، همراه با چند اعتراف، بحران کلی که او را "فوق العاده برانگیخته" تحلیل می کند.

در این مقاله، ادگار مورن به بررسی چالش های اخلاقی و اجتماعی ناشی از همه گیری کوید-19 می پردازد. او استدلال می کند که ما نیاز داریم تا فراتر از تفکر سودمحور و فوری حرکت کنیم و به دنبال راه هایی برای بازتعریف ارزش ها و روابط اجتماعی باشیم. او همچنین به اهمیت تفکر بینارشته ای و توانایی مواجهه با پیچیدگی های دنیای مدرن اشاره می کند.

همه آینده نگری های قرن بیستم که با پیوند زدن جریان های زمان حال به آینده، آتیه را پیشگویی می کردند، در هم ریخته است. با این همه، همچنان به پیش بینی 2025 و 2050 ادامه می دهند، در حالی که از درک 2020 ناتوان اند. تجربه فوران های پیشامد غیرمنتظره در تاریخ هرگز در وجدان ها رسوخ نکرده است. حال آن که بروز رویداد غیرقابل پیش بینی، قابل پیش بینی بود، ولی نه ماهیت آن. لذا، اصل اخلاقی همیشگی من چنین است: «در انتظار غیرمنتظره باش»

به علاوه، من از جمله کسانی بودم که فاجعه های پشت سرهم را پیش بینی می کرد و آن ها را نتیجه ناگزیر افسارگسیختگی کنترل نشده جهانی شدن فنی-اقتصادی، از جمله در اثر پیامدهای خرابی زیست کره (بیوسفیر) و فرسایش جامعه می دانست. ولی من هرگز فاجعه

ویروسی را پیش بینی نکرده بودم. با این که در این زمینه، پیشگویی چون بیل گیت هم وجود داشت که در کنفرانسی در آوریل 2012، از بلایی فوری برای بشریت صحبت کرد که نه هسته ای بلکه بهداشتی بود. او با شیوع اپیدمی ابولا، که خوشبختانه به سرعت مهار شد، اعلام خبر خطر جهانی ویروسی با قدرت شیوع سریع را می دید و اتخاذ تصمیمات ضروری برای پیشگیری های لازم از جمله داشتن تجهیزات مناسب بیمارستانی را پیشنهاد می کرد. اما، به رغم این هشدار عمومی، نه در ایالات متحده آمریکا و نه در جاهای دیگر، هیچ اقدامی صورت نگرفت. زیرا، راحتی فکر و خیال و عادت، از هشدارهای مزاحم نفرت دارند.

در بسیاری از کشورها، از جمله فرانسه، استراتژی اقتصادی متکی بر

ذخیره سازی صفر، جایگزینی ذخیره بهداشتی ما در مورد ماسک، لوازم تست و دستگاه های تنفسی در انبارها شد؛ این امر به اضافه دکترین لیبرالی نگاه تجارتي به بیمارستان و کاهش تجهیزات، به فاجعه اپیدمی کنونی کمک کرد.

این اپیدمی فستیوالی از نامعلوم ها را برای ما آورده است. ما از منشاء ویروس اطمینان نداریم؛ آیا بازار غیربهداشتی ووهان منشأ آن است یا آزمایشگاه مجاور آن؟ ما حتی نمی دانیم که این ویروس چه دگرديسي دارد و یا در موقع شیوع چه دگرديسي هائی می تواند داشته باشد؟ ما هنوز نمی دانیم چه زمانی ویروس فروکش می کند و یا این که به صورت بومی باقی خواهد بود. ما نمی دانیم که تا چه زمانی و تا چه ميزانی، در اثر قرنطینه، ما با مانع، محدودیت و جیره بندی روبرو خواهیم بود. ما نمی دانیم پیامدهای سیاسی، اقتصادی، ملی و جهانی محدودیت های ناشی از حصر چه خواهد بود. ما نمی دانیم که آیا باید منتظر بدتر از این هم باشیم یا وضعیتی بهتر خواهیم داشت، و یا مخلوطی از این دو؛ ما به سوی نامعلوم های دیگر می رویم.

شناخت ها به صورتی تصاعدي تکثير می شوند، در نتیجه از ظرفیت

انطباق ما با این شناخت ها فراتر می رود، و به ویژه چالش غامضی را طرح می کند: چگونه با این شناخت ها مواجه شویم، آن ها را انتخاب کرده و با گنجاندن نامعلوم ها، این شناخت ها را به صورتی مناسب سازمان دهیم. از نظر من، یک بار دیگر، این امر کمبود های شیوه شناختی را که به ما تلقین شده، نشان می دهد و موجب می شود که ما آن چه را که جداناپذیر است از هم جدا کرده و آن چه را که به صورت یک اصل واحد و در عین حال متنوع، شکل می دهد، به یک عنصر کاهش دهیم. در واقع، ظهور برق آسای دگرگونی های سریع که با آن روبرو هستیم، این است که هر چیزی که به نظر ما ازهم جدا می آمد، به هم مرتبط شده اند، زیرا یک فاجعه بهداشتی، همه آن چه را که انسانی ست، یک باره به صورت زنجیره ای به فاجعه تبدیل می کند.

این نکته ترازیک است که اندیشه جداکننده و کاهنده در تمدن ما حکم راند و سکان سیاست و اقتصاد را در دست داشته باشد. این کمبود فوق العاده، به خطاهای تشخیص، پیشگیری و همچنین به تصمیم های ناهنجار منتهی می شود. من می افزایم که حرص سودآوری پیش سلطه گران و رهبران ما به اقتصادهای گناهکار منجر می شود، نظیر مورد بیمارستان ها و توقف تولید ماسک در فرانسه. به عقیده من، کمبودها در طرز تفکر ما، در کنار سلطه ی بی چون و چرای حرص لگام گسیخته برای سودآوری، مسئول فاجعه های بیشمار انسانی است که از فوریه 2020 رخ داده است.

ما در این دوره، با چالش های بی نظیری مواجه هستیم. ما باید به سرعت به سمت یک رویکرد جدید حرکت کنیم. ما باید به سرعت به سمت یک رویکرد جدید حرکت کنیم. ما باید به سرعت به سمت یک رویکرد جدید حرکت کنیم. (توضیحات اضافی)

این امرحقانیت دارد که قدرت حاکمه علم را برای مبارزه با اپیدمی در اختیار بگیرد. زیرا، شهروندان که ابتدا خاطرجمع بودند، به ویژه به خاطر شیوه درمانی پرفسور رائل، سپس دریافتند که پزشکان نظریه های متفاوت و حتی متضادی دارند. شهروندان آگاه درمی یابند که برخی از دانشمندان بزرگ با صنایع داروسازی منافع مشترک دارند، صنایعی که در وزارت خانه ها و رسانه ها لابی نیرومندی دارند که قادرند برای تمسخر ایده های ناسازگار، کارزار به راه اندازند.

به یادآوریم پرفسور مونتانیه را که همراه با چند نفر دیگر، در مقابل دانشمندان و صاحب منصبان فضل فروش علم، همراه با چند نفر دیگر ویروس VIH، یعنی ایدز را کشف کرد. زمان آن رسیده که درک

کنیم که دانش فهرستی از حقیقت های مطلق نیست (برخلاف دین)، ولی نظریه های آن به مرور زمان با کشف های جدید فرو می ریزند. در راس دانشگاه ها، تئوری های پذیرفته شده، گرایش پیدا می کنند که به دگم تبدیل شوند. و کسانی که خلاف جریان شنا کرده اند، از پاسطور گرفته تا انیشتن، و نیز افرادی چون داروین و کریک و واتسون (کاشفان مارپیچ مضاعف DNA)، هستند که موجب پیشرفت علم می شوند. به این معنی که جر و بحث ها نه فقط خلاف قاعده نیستند، بلکه برای این پیشرفت ضروری هم هستند. یک بار دیگر در ناشناخته، هر پیشرفتی که در اثر آزمون و خطا و همچنین با نوآوری هائی که در اثر انتخاب راه دیگری پیش آمده است، ابتدا قدر آن را ندانسته و یا رد کرده اند. ماجرای درمانی ویروس نیز چنین است. نوش دارو می تواند زمانی پدیدار شود که اصلاً انتظارش را نداریم.

فوق تخصصی شدن فوق العاده که عبارت است از چفت و بست و طبقه بندی دانش های تخصصی به جای این که رابط آنان باشند، به علم آسیب فراوان رسانده است. به ویژه پژوهشگران مستقل از همان آغاز اپیدمی، همکاری کردند، که اکنون این کار بین آسیب شناسان و پزشکان جهان گسترش یافته است. علم با ارتباطات زنده است و هر سانسوری آن را متوقف می کند. همچنین، ما باید در عین حال که عظمت دانش معاصر را می بینیم، ضعف هایش را نیز ببینیم.

□□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□ □□

در رساله ام "درباره بحران" (انتشارات فلاماریون)، تلاش کردم نشان دهم که یک بحران، فراتر از بی ثباتی و بی اعتمادی که ایجاد می کند، به خاطر نقص و ناتوانی در تنظیم سیستمی که بحران در آن آشکار می شود، ناگزیر برای حفظ ثبات اش، جلو تغییر مسیر (واکنش یا پس خورد منفی Negative Feedback) ایستاده یا آن را پس می راند. این کج روی ها (واکنش یا پس خورد مثبت Positive Feedback) به گرایش های فعال تبدیل می شوند، که اگر توسعه یا بند، سیستم در بحران را به عدم تنظیم و بلوکه کردن تهدید خواهند کرد. در نظام های زنده و به ویژه اجتماعی، توسعه ی پیروزمند کجروی هائی که به گرایش تبدیل شده، به دگرگونی های پس رونده یا پیش رونده یا حتی انقلاب منجر خواهد شد.

در یک جامعه، بحران به دو فرایند متضاد منجر می شود. اولی، در جستجوی راه حل های جدید، تخیل و خلاقیت برمی انگیزد. دومی، یا جستجوی بازگشت به ثبات گذشته است، یا توسل به رستگاری یا مشیت

الهی، و همچنین افشا یا قربانی کردن یک مقصر. این مقصر ممکن است مرتکب اشتباهی شده باشد که ایجاد بحران کرده یا می تواند یک مقصر خیالی باشد که به عنوان سپر بلا باید از میان برده شود. البته، ایده های انحرافی و حاشیه ای به صورت درهم و برهم شایع می شوند؛ مانند بازگشت به اقتدار، دولت رفاه، دفاع از بخش دولتی در مقابل خصوصی سازی، بازگشت تولید به کشور خود، جهانی سازی زدایی (deglobalization)، ضد نئولیبرالیسم، ضرورت اتخاذ یک سیاست جدید. برخی شخصیت ها و برخی ایدئولوژی ها را به مثابه مقصر معرفی می شوند. ما همچنین به خاطر کمبودهای قدرت حاکمه، شاهد شکوفائی شکل های نوینی از همبستگی هستیم: تولید آلترناتیو در مقابل کمبود ماسک در شرکت هایی که خود را با تولید کالای جدید هماهنگ می کنند، یا تهیه ماسک در خیاطی های آزاد، تجمع تولیدکنندگان محلی در یک مکان، تحویل مجانی کالا در محل سکونت، همیاری متقابل بین همسایگان، پخش غذای مجانی به افراد بی خانمان و نگهداری از کودکان؛ علاوه برآن، قرنطینه در شرایط عدم آزادی خروج از خانه، چاره جوئی از طریق مطالعه، موسیقی و تماشای فیلم، توانائی های خودسازماندهی (اتو اورگانیزاسیون) را برمی انگیزد. بدین ترتیب، بحران، خودمختاری و قدرت ابتکار افراد را تقویت می کند.

□□□□□□ □□□□ □□□ □□ □□□□□□□□ □□□□ □□□□

امیدوارم که اپیدمی استثنائی و مرگباری که شاهد آن هستیم، وجدان های ما را به این نکته آگاه کند که ما نه فقط قهرمانان یک ماجرای انسانی باورنکردنی هستیم، بلکه همچنین در جهانی نامطمئن و تراژیک زندگی می کنیم. این باور که رقابت آزاد و رشد اقتصادی داروی هر درد اجتماعی است، این حقیقت را نادیده می گیرد که چنین باوری، این تراژدی تاریخ بشری را تشدید کرده است. جنون ناشی از سرخوشی فراانسانی (ترانس اومانیزم)، اسطوره ضرورت تاریخی پیشرفت و نیز اسطوره ی مهار نه فقط طبیعت به دست انسان، بلکه همچنین مهار سرنوشت او را با این پیشگوئی که انسان به فنا ناپذیری رسیده و با هوشمندی مصنوعی همه چیز را کنترل خواهد کرد، به اوج خود می رساند. در حالی که ما چیزی جز اسباب بازی/بازیگر، توانگر/اسیر، قدرتمند/رنجور نیستیم. اگر ما با پیرشدن، می توانیم مرگ را به عقب بیاندازیم، هرگز نخواهیم توانست حوادث مرگبار را که در آن تن ما له خواهد شد، از بین ببریم. ما هرگز نخواهیم توانست خود را از شر باکتری ها و ویروس ها که دائماً در حال دگردیسی هستند تا در مقابل داروها، آنتی بیوتیک ها، آنتی ویروس ها و واکسن ها

مقاومت کنند، خلاص کنیم.

در کشور ما با وخامتی وحشتناک همراه است، که با قرنطینه موجب خفقان اقتصادی، دگرگونی شیوه زندگی از برون گرائی به طرف خارج، به درون گرائی در خانه شده و جهانی سازی را دچار بحران خشونت باری کرده است. جهانی سازی نوعی وابستگی متقابل ایجاد کرده بود، اما این وابستگی به هم، با همبستگی همراه نبود. بدتر از آن، این وابستگی در واکنش، انزوای قومی، ملی و دینی ای را ایجاد کرده بود که در دو دهه نخست این قرن، شدیدتر نیز شده است.

آن گاه، در غیاب نهادهای بین المللی و حتی اروپائی که بتوانند با همبستگی در عمل، به اقدام عملی دست زنند، دولت های ملی گوشه گیری پیشه کردند. حتی در این رهگذر، جمهوری چک ماسک های ارسالی برای ایتالیا را دزدید، ایالات متحده یک محموله ماسک فرانسه را به طرف کشور خود برگرداند. در نتیجه، بحران بهداشتی، زنجیره ای از بحران ها ایجاد کرد که به هم پیوسته بودند. این بحران کلان یا اَبَر بحران از مسائل وجودی (اگزیستانسیل) تا سیاسی و نیز اقتصادی، از مسائل فردی تا جهانی و از جمله خانوادگی، منطقه ها و دولت ها را فراگرفته است. خلاصه، یک ویروس فوق العاده ریز در یک شهر گمنام چین یک دگرگونی جهانی به راه انداخته است.

بسان پدیده ای عالم گیر، این بحران سرنوشت مشترک همه افراد بشر را در رابطه با سرنوشت بیوا-کولوژیک کره زمین برجسته کرده است؛ این بحران به طور هم زمان بحران بشریت را، که قادر نیست برای خود بشریتی درست کند، تشدید می کند. همچون بحران اقتصادی همه دگم های حاکم بر اقتصاد را متزلزل ساخته، آینده ما را با تشدید کمبود و هرج و مرج تهدید می سازد. بسان بحرانی ملی، بی کفایتی های سیاستی را آشکار می نماید که از سرمایه به ضرر کار حمایت می کند و اقدامات پیش گیرانه و احتیاطی را فدای افزایش سود آوری و رقابت می سازد. مانند یک بحران اجتماعی، نابرابری های بین کسانی که در مساکنی کوچک مملو از بچه ها و پدر و مادرشان زندگی می کنند، و آنان که توانستند به اقامت گاه های ییلاقی شان در مناطق

مجدداً سکان را بدست خواهد گرفت؟ آیا ملت های عظیم، بیش از گذشته با هم به مخالفت برخوانند خاست؟ آیا منازعات مسلحانه، که در بحران کنونی اندکی تخفیف یافته، به وخامت خواهند گرائید؟ یا این که شاهد جهش رهایی بخش همکاری بین المللی خواهیم بود؟ آیا، همان گونه که اندکی پس از جنگ جهانی دوم رویداد، شاهد پیش رفت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خواهیم بود؟ آیا ناظر ادامه و تشدید بیدارشدن همبستگی خواهیم بود که در جریان قرنطینه پدید آمد؟ همبستگی نه تنها با پزشکان و پرستاران، بلکه همچنین با آخر صفی ها، رفتگران، باربران و کارگران انبارداری، کارکنانی که خرید هاما را به منازل ما می آورند و صندوقداران فروشگاه ها، که بدون آن ها نمی توانستیم به زندگی خود ادامه دهیم، در حالی که می توانستیم از سر سندیکی کارفرمایان و بورس پاریس (شاخص cac40) بگذریم؟ آیا فعالیت های پراکنده و متعدد همبستگی و اتحاد که پیش از اپیدمی وجود داشت، وسعت خواهد گرفت؟ کسانی که از قرنطینه خارج خواهند شد، دو باره همان دور کرونومتره، پر شتاب، خودخواهانه و مصرف گرا را از سر خواهند گرفت؟ یا اینکه جهش تازه ای در جهت یک زندگی دوستانه و دوست داشتنی به سمت تمدنی خواهیم داشت که در آن شعر زندگی سروده خواهد شد، که در آن «من» در «ما» شکفته خواهد شد؟

قادر نیستیم بدانیم که بعد از قرنطینه، آیا رفتار ها و ایده های نوین پُر خواهند کشید تا آن جا که حتی انقلابی در سیاست و اقتصاد را موجب شوند، یا نظمی که متزلزل شده، دوباره به حال اول بر خواهد گشت. می توانیم به شدت هراسناک باشیم از این که به عقب گردی که در بیست سال اول این قرن داشتیم، دو باره بازگشت کنیم (یعنی به بحران دموکراسی، فساد و عوامفریبی پیروزمند، نظام های نوخودکامه، رشد ناسیونالیسم، بیگانه هراسی و راسیسم). در صورتی که راه جدیدی در عرصه های سیاسی-اکولوژیک-اقتصادی-اجتماعی یافت نشود که بر احیاء انسان دوستی (اومانیزم) مبتنی باشد، همه این اشکال بازگشت به عقب (یا در بهترین حالت در جا زدن) امکان پذیر می گردد. این راه به رفم های متعدد واقعی، نه اصلاحات بودجه ای، بلکه به اصلاحاتی در تمدن، در جامعه و اصلاحات در زندگی نظر دارد. این راه می تواند جمع اضداد (آن گونه که در کتاب «راه» یاد آور شدم) باشد: «جهانی شدن» (برای آن چه احتیاج به همکاری دارد) و «سازماندهی جدید اقتصاد جهانی (deglobalization)» (برای ایجاد استقلال مواد غذایی و بهداشتی و نجات زمین ها از تبدیل به کویر شدن)؛ «رشد» (اقتصادی در مورد نیازهای اساسی، اقتصاد پایدار،

کشاورزی مزرعه ای یا بیو) و «کاهش رشد» (اقتصاد کالاهای بی اهمیت،
فریبنده و یکبار مصرف)؛ «توسعه» (آنچه که مربوط به تولیدات
بهزیستی، بهداشت و آزادی است) و «محدود سازی» (آنچه مربوط به
همبستگی جماعتی است)

در دوره های مختلف، این مفاهیم به گونه های مختلفی تعریف شده اند. در دوره های اولیه، تمرکز بر تولید و توزیع بود. در دوره های مدرن، تمرکز بر رفاه و آزادی است. در دوره های آینده، تمرکز بر پایداری و عدالت خواهد بود. این مفاهیم به گونه های مختلفی در فرهنگ های مختلف تفسیر شده اند. در فرهنگ های غربی، آزادی و رفاه اهمیت بیشتری دارد. در فرهنگ های شرقی، تولید و توزیع اهمیت بیشتری دارد. در فرهنگ های اسلامی، عدالت و پایداری اهمیت بیشتری دارد.

دوران پس از اپیدمی دورانی نا متعین خواهد بود که نیروهای شر و
خیر، هردو رشد خواهند کرد. نیروهای خیر هنوز ضعیف و پراکنده اند.
سرانجام بدانیم که غلبه شرمعلوم نیست و ممکن است که نا محتمل
تحقق یابد. بدانیم که در نبرد سترگ و خاموش نشدنی بین خدای عشق و
قدرت خلاقه (اروس در اساطیر یونانی-م) و خدای مرگ(تاناتوس) ، طرف
خدای عشق و قدرت خلاقه را گرفتن ، نیروبخش و سالم است.

در دوره های مختلف، این مفاهیم به گونه های مختلفی تعریف شده اند. در دوره های اولیه، تمرکز بر تولید و توزیع بود. در دوره های مدرن، تمرکز بر رفاه و آزادی است. در دوره های آینده، تمرکز بر پایداری و عدالت خواهد بود. این مفاهیم به گونه های مختلفی در فرهنگ های مختلف تفسیر شده اند. در فرهنگ های غربی، آزادی و رفاه اهمیت بیشتری دارد. در فرهنگ های شرقی، تولید و توزیع اهمیت بیشتری دارد. در فرهنگ های اسلامی، عدالت و پایداری اهمیت بیشتری دارد.

آنفلوآنزای اسپانیائی موجب عارضه ای در قلب مادرم شد که پزشکان
او را از داشتن فرزند منع کردند. او دوبار سقط جنین کرد، بار دوم
موفق نشد ولی فرزندش که بند ناف به گردنش پیچیده بود، به حالت
خفگی، تقریباً مرده به دنیا آمد. من شاید در زهدان مادرم قدرت
مقاومتی یافته ام که همچنان در من باقی مانده است.

اما در طول تمام زندگی، جز با کمک دیگری نتوانسته ام زندگی کنم،
از قابله ای که نیم ساعت قبل از اینکه اولین جیغ را بکشم، با
سیلی مرا به زندگی باز گرداند، سپس در دوران مقاومت، در
بیمارستان (هپاتیت [التهاب کبد] و سل)، تا صبح، همراه و همسرم.
حقیقتی است که «شور زندگی» مرا ترک نکرده است؛ حتی در دوران
بحران جهانی افزایش نیز یافته است. همه بحران ها محرک من بوده

اند، و این یکی که عظیم است ، محرک عظیمی برای من است.

https://www.lemonde.fr/idees/article/2020/04/19/edgar-morin-la-crise-due-au-coronavirus-devrait-ouvrir-nos-esprits-depuis-longtemps-confines-sur-l-immediat_6037066_3232.html

توضیح مترجمان:

در فرانسه، واژه ای که برای ضرورت در خانه ماندن در دوران شیوع ویروس کرونا مورد استفاده قرار می گیرد Confinement است که معنی آن، از جمله "محبوس بودن"، "محدود" و "محصور" بودن و در محل مشخصی ماندن است. در انگلیسی از واژه lockdown استفاده می کنند که از جمله "اقامت اجباری افراد در محل مشخص" و "تعطیلی" معنی می دهد.

در ترجمه مقاله، به جای واژه Confinement ، همان طوری که در رسانه های فارسی زبان معمول شده، از واژه قرنطینه استفاده کرده ایم.

یورگن ها برماس: در این بحران،
ما باید با دانش آشکارِ
نادانی خود اقدام کنیم.



یورگن ها برماس، فیلسوف آلمانی، در گفتگویی با روزنامه‌ی فرانسوی لوموند، به تاریخ 10 آوریل 2010، نتایج اخلاقی و فکری اپیدمی جهانی کووید-۱۹ را می‌شکافد و بیش از هر همه بر این تأکید می‌ورزد که “ما باید دست به عمل زنیم، با این دانش واضح که نادان هستیم”.

متن کامل مصاحبه به زبان فرانسه با فرمات پی دی اف

در این جا کلیک کنید

پرسش اصلی از نظر ها برماس چنین است: آیا ما حاضریم که به خاطر رونق مادّی و اجتناب از فجایع اجتماعی ناشی از بحران اقتصادی، شمار مرگ و میر بیشتری را بپذیریم؟

روزنامه‌ی لوموند در نخستین سؤال از ها برماس می‌پرسد: این بحران بیماری جهانی از نظر اخلاقی، فلسفی و سیاسی چه به ما می‌آموزد؟ ها برماس پاسخ می‌دهد: “از نظر فلسفی، می‌بینیم که این اپیدمی جهانی، اندیشیدن را نزد همه تقویت کرده. نوع تفکری که تاکنون منحصر به کارشناسان بود، حالا نزد مردم عادی بیشتر شده: هر کس باید تصمیم بگیرد و دست به عمل بزند، آنهم با آگاهی از ندانستن خود”

ها برماس تأکید می‌کند که دولت‌ها و یا کارشناسان همه چیز را در مورد ویروس کرونا نمی‌دانند. دولت‌ها کاملاً آگاهند که متخصصان ویروس‌شناس که به آنها مشاوره می‌دهند دانسته‌های محدودی دارند و بنابراین باید با اتکاء به همین دانسته‌های محدود تصمیم‌گیری کنند. شهروندان نیز این وضعیت را به خوبی می‌بینند. هیچوقت مردم به این روشنی ندیده بودند که تصمیم‌گیری سیاسی در شک و تردید و "ندانستن" انجام می‌شود. به باور ها برماس "شاید این تجربه کم‌سابقه تأثیری بر آگاهی عمومی داشته باشد".

چالش‌های اخلاقی اپیدمی

ها برماس در ادامۀ گفتگو با لوموند، گوشزد می‌کند که به طور کلی "حق هر انسان برای زیستن و برخورداری بودن از سلامتی جسمی" یک اصل بنیادین است که مثلاً در قانون اساسی آلمان هم ذکر شده است. اما شرایط کنونی، گاه شبیه به وضعیت جنگی است؛ پزشکان گاه ناچار می‌شوند که گزینه‌های عمل کنند و اصل "برابری درمانی و بهداشتی" را زیر پا بگذارند. مثلاً مجبور می‌شوند که به بیمار جوان‌تر الویت بدهند. ها برماس می‌افزاید: "ولی حتی در مواردی که بیمار سالخورده داوطلبانه از حق خود می‌گذرد - که این رفتاری تحسین‌آمیز است - باز هم باید پرسید: یک پزشک چگونه می‌تواند زندگی یک انسان را ارزش‌گذاری کند؟"

ها برماس بدون اینکه پزشکان را محکوم کند، می‌گوید که در این نوع داوری یا ارزش‌گذاری نباید واقعیت را از چشم پزشک، که از سوی بیمار نگریست. ها برماس در عین حال تأکید می‌کند که در "شرایط فاجعه‌بار"، پزشک چارۀ دیگری ندارد و باید تا جایی که ممکن است فقط با اتکاء به معیارهای حرفه‌ای و علمی تصمیم بگیرد.

بازگشت به وضعیت عادی: چالشی دیگر

ها برماس به دوران پایانی اپیدمی نیز می‌اندیشد و در اینجا نیز چالش اخلاقی و سیاسی بزرگی می‌بیند. تصمیم به خروج از شرایط اضطراری و به‌راه انداختن چرخ اقتصاد، الزاماً خطرهایی در پی دارد: از جمله بعید نیست که بیمارستان‌ها ناگهان به حد اشباع برسند و شمار تلفات افزایش یابد. ها برماس می‌گوید: "مسئولان سیاسی وقتی از یکسو به زیان‌های اقتصادی و اجتماعی فکر می‌کنند و از سوی دیگر به تعداد تلفاتی که می‌تواند قابل جلوگیری باشد، باید از وسوسۀ تفکر ابزاری و فایده‌گرا (اوتیلیتاریستی) بپرهیزند".

پرسش اصلی از نظر هابرماس چنین است: آیا ما حاضریم که به خاطر رونق مادی و اجتناب از فجایع اجتماعی ناشی از بحران اقتصادی، شمار مرگ و میر بیشتری را بپذیریم؟

اتحادیه اروپا و اصل همبستگی

یورگن هابرماس که سخت طرفدار اتحادیه اروپاست و تاکنون مطالب زیادی در این باره نوشته، معتقد است که تنها راه حل عملی، ایجاد یک "صندوق مشترک کرونا" در سطح اروپایی است تا کشورهایی که اقتصاد شکننده تر و یا بدهی های بیشتر دارند، بتوانند از پس هزینه های کمرشکن مقابله با اپیدمی برآیند. او به شدت از مخالفت های دولت آلمان با این صندوق انتقاد می کند و به وزیر اقتصاد فرانسه توصیه می کند که مبادا نظریات آلمانی را بپذیرد.

هابرماس می گوید که وی و یارانش (گروهی از روشنفکران) آنگلا مرکل و وزیر اقتصاد آلمان را در این مورد مؤاخذه کرده اند. هابرماس تأسف می خورد که نگرش های ناسیونالیستی و خودخواهی های ملی گرایان دولت آلمان مانع همبستگی بیشتر اروپایی ها می شود. او می گوید: "اگر اما نوئل ماکرون در روابط با آلمان تنها یک خطا کرده باشد، همانا نادیده گرفتن میزان ناسیونالیسم آنگلا مرکل است".

هابرماس در پایان گفتگو با روزنامه لوموند بار دیگر اصرار می ورزد که تنها راه منطقی برای اروپا، تأکید بر دموکراسی و اتحاد است و تنها "چنین شهامتی است که می تواند ما را از این بن بست پسادموکراسی برهانند".

تلخیص از رادیو آراف ای

جودیت باتلر: ضد واقع گرایی وظیفه ای اخلاقی است، کتاب تازه

جودیت باتلر



فرناز سیفی

در ماه جاری میلادی، کتاب تازه‌ای از جودیت باتلر، فیلسوف پساساختارگرا، فمینیست منتقد، متخصص تئوری جنسیت، تئوری ادبی و فلسفه‌ی سیاسی و استاد دانشگاه برکلی منتشر شد. کتاب تازه‌ی باتلر با عنوان «نیروی پرهیز از خشونت» یک استدلال کلیدی دارد: در زمانه‌ی فعلی و شاید در همه‌ی دوران‌ها ما خواستار روشی کاملن نوین برای زنده‌گی انسان‌ها هستیم. روشی مبتنی بر آنچه باتلر «برابری رادیکال» می‌نامد. «نیویورکر» به مناسبت انتشار کتاب تازه‌ی باتلر که یکی از مهم‌ترین روشن‌فکران پیشرو دوران ماست، با او گفت‌وگوی مفصلی انجام داده است. در زیر بعضی از محورهای مهم این گفت‌وگو را ترجمه کردم. پیش از این در «خواهر شکسپیر» گفت‌وگوی دیگری با باتلر را نیز ترجمه کرده بودم که می‌توانید آنجا بخوانید.

باتلر در کتاب تازه‌اش این پیشنهاد تازه را مطرح می‌کند که به «عدم خشونت» صرفن به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی نگاه نکنیم، بلکه عدم خشونت را شیوه‌ی کاملن متفاوت نگرستن به خودمان به عنوان انسان بدانیم. او معتقد است بین این‌که به شکل فردی یا جمعی تصمیم بگیریم «عدم خشونت بهترین راه رسیدن ما به هدف است» با این موضوع که به دنبال یک جهان عاری از خشونت یا در حالت منطقی‌تر جهانی با خشونت کم‌تر باشیم، تفاوت وجود دارد. او می‌گوید آن‌قدر «احمقانه ایده‌آل‌گرا» نیست که فکر کند «من در هیچ شرایطی مرتکب خشونت نمی‌شوم»، بلکه در تلاش است تا نوک سوال را به جای دیگری ببرد: «جهانی که به دنبال ساختن آن هستیم، چه جور جایی است؟» باتلر می‌گوید بعضی از دوستان او در جنبش چپ (که باتلر بی‌برو و برگرد خود را چپ می‌داند) معتقدند برای رسیدن به جهانی که می‌خواهند، ناچارند از شیوه‌های خشونت‌بار هم استفاده کنند و فکر می‌کنند وقتی به هدف رسیدند، خشونت هم پایان می‌پذیرد. باتلر با این اعتقاد

مخالف است و تاکید دارد که خشونت، فقط خشونت بیشتر به بار می‌آورد. باتلر باور دارد که وقتی به دیگری خشونت می‌ورزیم، به خودمان هم خشونت کرده‌ایم و چرا که حیات همه‌ی ما به هم وابسته است.

باتلر می‌گوید در باور لیبرال‌ها و «شیوه‌ی تفکر فردی» تبلیغی آن‌ها، این «فرد» همیشه یک مرد است که در حال حاضر هیچ احتیاج و وابسته‌گی به کس دیگر ندارد. شیوه‌ای که باتلر هم‌زمان «مضحک و مسموم» می‌داند. او می‌گوید هدف از کوبیدن بر طبل تبلیغ چنین تصویر مضحک و خطرناکی، رسیدن به غایتی از جنس واژه‌ی آلمانی *selbstständig* است. واژه‌ای که می‌خواهد غایت «متکی بودن بر خود» و «روی پای خود ایستادن» را تبلیغ کند. اما کدام یک از ما در زنده‌گی روزمره صرفن و فقط با اتکا به خود داریم پیش می‌رویم و روزمره‌گی می‌کنیم؟ باتلر از خودش مثال می‌زند که برای رسیدن به قرار این مصاحبه، در پیاده‌روهای قدم زد که دیگران ساختند، کفش‌های ارتوپدی را به پا کرد که دستان ماهر یک متخصص طراحی کرده، دیگری این کفش را تولید کرده، ساعت‌ها فیزیوتراپی رفته و مجموعه‌ی کمک و خدمات این افراد است که به او امکان کار در ظاهر ساده‌ای مثل راه رفتن و حضور سر قرار را داده است. باتلر می‌گوید اگر به خودمان از این منظر نگاه کنیم که همه موجودات اجتماعی هستیم که به شکلی بنیادین به یکدیگر وابسته‌ایم، با یکدیگر جور دیگر رفتار می‌کنیم، چرا که برداشت ما از «خود» از اساس جور دیگر خواهد بود و مبنایش منافع شخصی ما نخواهد بود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود تمرکز ویژه‌ای بر این موضوع می‌گذارد که ما سلسله مراتب «اندوه» و «مرگ چه کسی ارزشمندتر است» و «سوگواری چه کسی برتر و مهم‌تر است» راه انداختیم. او می‌گوید اولین بار در سال‌های شروع اپیدمی ایدز در آمریکا توجه او به این موضوع جلب شد. آدم‌ها عزیزشان را از دست می‌دادند و اندوه آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد یا «آن‌قدرها ارزشمند» نبود، چون عزیز از دست‌رفته‌ی آن‌ها گرایش جنسی یا سبک زنده‌گی متفاوتی از کلیشه‌ی غالب داشت. باتلر می‌گوید بعدتر به وقت واقعه‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ در آمریکا بود که توجه او بار دیگر به این سلسله مراتب جلب شد. در میان آن همه گزارش و روایت و تصاویر از قربانیان، روایت زنده‌گی و مرگ و اندوه بازمانده‌گان آن‌هایی پررنگ شد که «پول‌دارتر، تحصیل کرده‌تر» بودند یا در قالب «ارزش‌های کلیشه» مثل «فردی متاهل، بچه‌دار، دارای سگ و خانه‌ای قشنگ» می‌گنجیدند. شما به

ندرت چیزی از قصه‌ی زنده‌گی ده‌ها مهاجر «غیر قانونی» و بدون مدارک شناسایی در این فاجعه تروریستی شنیدند که در ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی کارگر بودند و کشته شدند. به ندرت چیزی از زنده‌گی شخصی لژیونرها و گیهایی که در این فاجعه کشته شدند خواندید و شنیدید. اغلب نام هیچ‌یک از آنها را هم نمی‌دانید. باتلر می‌گوید همه‌ی این روایت‌ها و افراد به «سطل زبانه‌ی» ویژه‌ی «آنها که مرگشان مهم نیست و ارزش سوگواری ندارند» روانه شدند. این رویه‌ی ساختن سلسله مراتب حتا برای مرگ و اندوه و سوگواری سال‌ها است در صدها مورد دیگر هم تکرار می‌شود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود بارها بر اهمیت «ضد واقع‌گرایی» تاکید کرده و حتا ضدیت با واقع‌گرایی را یک «وظیفه‌ی اخلاقی» می‌داند. او معتقد است باید فعالانه جلوی فراگیر شدن این باور ایستاد که «جهان و زنده‌گی همین شکلی است». یک روزگاری هم ازدواج همجنس‌گرایان «غیرواقع‌گرایانه» بود، رییس جمهور شدن یک سیاه‌پوست خنده‌دار و «به دور از واقع‌گرایی» بود و... باتلر یادآوری می‌کند که روزگاری باورها و خواسته‌های سوسیالیست‌ها برچسب «فانتزی مضحک» می‌خورد، امروز آن خواسته‌ها، باورهای جریان اصلی شده و کمتر کسی شک دارد که این خواسته‌ها نیاز ضروری است. باتلر می‌گوید گاهی باید یک «رادیکال تمام و کمال» را تصور کرد و یک چراغ تازه‌ای روشن و امکان نوینی را خلق کرد.

باتلر به «عدم خشونت» به عنوان فلسفه‌ی اجتماعی ما باور دارد و نه صرفن یک نسخه‌ی شخصی. او به دنبال این است که «عدم خشونت» را «وظیفه‌ی اجتماعی» تعریف کند و وابسته‌گی همه‌ی ما به یکدیگر را محور «وظیفه‌ی اخلاقی» تک تک ما نسبت به یکدیگر می‌داند. باتلر می‌گوید بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی به شما می‌گویند که برخی از پیوندهای اجتماعی - از جمله گروه‌های ملی‌گرا یا نژادپرست - از طریق خشونت شکل می‌گیرند. اگر شما عضو چنین گروهی باشید و پیوندهای اجتماعی‌تان از طریق چنین باورها و خشونتی شکل بگیرد، زنده‌گی گروه‌های دیگری از مردم را کم‌ارزش‌تر و لایق ویرانی می‌دانید. باتلر تاکید می‌کند که او در کتاب تازه‌ی خود می‌خواهد به این مساله تاکید کند که «ما نمی‌توانیم یکدیگر را بکشیم، ما نمی‌توانیم نسبت به هم خشونت بورزیم و نمی‌توانیم یکدیگر را به حال خود رها کنیم.» او معتقد است چارچوب پرسش‌گری‌مان در باره‌ی مساله‌ی عدم خشونت را باید تغییر دهیم و به جای سوال‌هایی مثل «من چه کار باید بکنم؟» باید سوال‌هایی از این قبیل پرسید: «من در نسبت و ارتباط با دیگران چه

کسیام و چه طور باید این رابطه را بهتر بفهمم؟» باتلر می‌گوید در چنین نگاهی است که چارچوب ذهنی ما به تدریج مبتنی بر «برابری اجتماعی» می‌شود و مواجهه‌ای ما با جهان از خشونت‌ورزی دورتر شده و بیشتر به سمتی می‌رود که به دنبال شیوه‌هایی برای زیست مسالمت‌آمیز با یکدیگر به وقت خشم و پرخاش باشیم. باتلر از مخاطب می‌خواهد که این تغییر را نه فردی بلکه در نسبت جمعی خود با باهمستان‌های پیرامون‌اش انجام دهد.

تعریف باتلر از «خشونت»، تعریف کلیشه‌ی رایج نیست. باتلر تاکید دارد که «هر چیز که زنده‌گی دیگران را چه از طریق سیاست‌های مستقیم یا سهل‌انگاری به خطر اندازد، و این شامل تمام سیاست‌های عمومی یا حکومتی هم می‌شود، بخشی از خشونت‌های سیستماتیک یا نهادی است.» او زندان را یکی از علنی‌ترین جلوه‌های این خشونت‌ها می‌داند که ما به عنوان «واقعیت» پذیرفتیم و به چالش هم نمی‌کشیم. مرزها و بازداشت‌گاه‌های مرزی یکی دیگر از جلوه‌های چنین سیاست‌های حکومتی خشونت‌بار است. باتلر می‌گوید این‌ها جلوه‌های عیانی است که چه طور «خشونت» اعمال می‌شود تا جامعه «از خشونت دور شود!» این فیلسوف تاکید دارد که اهمیت پای‌بندی به عدم خشونت اصلن در وقتی نیست که در دوران صلح‌ایم، وقتی است که «خشم» اتفاق کاملن موجهه و منطقی است. او از جنبش فمینیسم در شکل کلی به عنوان یکی از مثال‌هایی که عمیق به «پرهیز از خشونت» پای‌بند است، نام می‌برد.

کتاب تازه‌ی این فیلسوف پس‌اساختارگرا پدیده‌ی «مسری بودن پنهان رضایت سادیستی» را هم توصیف می‌کند. باتلر می‌گوید نمی‌داند ترامپ از رو دست نتانیا‌هو و اردوغان تقلید می‌کند یا برعکس. بعد یک نگاهی به بولسونارو می‌اندازد و از او تقلید می‌کنند، خود بولسانارو احتمالن به پوتین نگاه می‌کند و دنبال تقلید او ست و... به هر حال او معتقد است این رویه‌های این‌ها «مسری» است. رهبر یک کشور می‌آید امتحان می‌کند تا ببیند اگر قانون‌شکنی کند چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلن اگر مهاجران از کشورهای خاص یا مذهبی مشخص را بگیرد و در بازداشت‌گاه‌ها بیندازد یا مانع ورود آن‌ها به کشور شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچی. نه محاکمه می‌شود، نه برکنار می‌شود و عده‌ای از مردم هم تهییج شده و برای او هورا می‌کشند. یک جور «سادیسم اخلاقی» فراگیر شده و توجیه می‌شود. باتلر اتفاقن تاکید هم می‌کند که «خشونت‌های مجازی» هم کاملن مصداق مجوز عمومی برای خشونت‌ورزی علیه دیگران شده است.

ایده‌ی این کتاب از کجا به ذهن باتلر رسید؟ می‌گوید مجموعه‌ای از

عوامل از جمله همین سلسله مراتب سازی برای اندوه، جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل (که باتلر عمیقن به آن معتقد و پای‌بند است و تبلیغ‌اش می‌کند)، مسالهی حقوق بشر و باور برخی هم‌زمان و دوستان چپ او که معتقدند با رشد فاشیسم، بعضی خشونت‌ورزی‌ها علیه فاشیسم ایرادی ندارد و پذیرفته است، از انگیزه‌های نگارش این کتاب بود. خانم باتلر این روزها در اکثر مواقع در خارج از آمریکا و بیشتر در آمریکای لاتین به سر می‌برد و با جنبش «یک زن کم‌تر هم نه!» در کشورهای لاتین همکاری نزدیک دارد. او همچنین با عده‌ای از دانش‌گاه‌ها در سراسر اروپا تلاش می‌کنند که جلوی بسته شدن بودجه‌های برنامه‌های دانش‌گاهی «مطالعات جنسیت» را بگیرند و رشته‌ی مطالعات جنسیت را حفظ کرده و گسترش دهند. خانم باتلر که خود یهودی است و فعالانه علیه اشغال‌گری اسرائیل فعالیت می‌کند و با جنبش‌های آزادی‌خواه فلسطین و به ویژه جنبش بایکوت و تحریم اسرائیل همکاری دارد، از سوی دولت اسرائیل ممنوع‌الورود شده است. او می‌گوید ترامپ و نتانیاهو دست در دست هم «دکترین ضد یهود» خطرناکی را رهبری می‌کنند که می‌خواهد با بدجنسی تمام اسرائیل را مترادف با یهودی بودن جا بزند و هر منتقد اشغال‌گری و خشونت‌ورزی اسرائیل را به «ضد یهود بودن» متهم کند. آن‌ها می‌خواهند این دروغ را جار بزنند که اسرائیل، نماینده‌ی همه‌ی یهودیان است و حیات تاریخی و امروزی یهودی بودن را به چنین تعریف رقت‌باری تقلیل دهند. رویه‌ای که باتلر به عنوان یک یهودی فعالانه علیه آن می‌ایستد.

فوریه 2020

اَلْکَن بَدِیو: در این اوضاع
اپیدمی، اعتبار دهیم به

چشم‌اندازهای مبتنی بر سیاستی نوین با هدفی استراتژیکی



«...»
...
...
...».

[برای خواندن نوشته به زبان فرانسه در این جا کلیک کنید](#)

[برای خواندن نوشته به زبان انگلیسی در این جا کلیک کنید](#)

در 21 مارس 2020، آلن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی، متنی درباره‌ی اوضاع کنونی در شرایط اپیدمیِ کوید-19، زیر عنوان «درباره‌ی ...» منتشر می‌کند. در زیر، چکیده‌ی کوتاهی از آن را به آگاهی خواننده می‌رسانیم. برای مطالعه‌ی متن کامل، به زبان اصلیِ آن، فرانسه، و یا ترجمه‌ی آن به انگلیسی، علاقه‌مندان می‌توانند به لینکهای ذکر شده در پایان این نوشته رجوع

نمایند.

نوشتارِ جدیدِ بَدیو ناظر بر اوضاع و احوالی است که اپیدمیِ کوید-19 در فرانسه ایجاد کرده است. روی سخن او اما بیشتر با فعالان سیاسی- نظری در فرانسه می‌باشد. او، در عین حال در نوشته‌اش، به طور خاص و با جسارت، با پندارهای پوچ و یاوه گویی‌هایی که در برخورد به پاندمی و نتیجه‌گیری از آن توسط شبکه‌های مجازی و برخی گرایش‌ها تبلیغ می‌شوند، به مقابله برمی‌خیزد.

از همان ابتدا، بَدیو موضع ویژه‌ی خود را نسبت به وضعیتِ اپیدمی روشن می‌سازد. از نظر او «
اپیدمیِ کنونی، با این که این‌بار، بنا بر ویژگی‌هایش، مرگ‌آور تر و جهان‌گیرتر است، اما به گونه‌ای، از نقطه نظر یک بیماری همه‌گیرِ ویروسی، پدیداری استثنائی و بی‌سابقه نیست. پیش از این نیز در سال‌های گذشته، دنیا با شکل‌ها و نام‌های دیگری از اپیدمی - چون ایدز، ویروسِ اِـبولا، سارس و غیره - رو به رو شده است. در نتیجه، به گفته‌ی او : «
ما با
رو به رو نیستیم».

سپس، با این که موضوع اصلی گفتار او چیز دیگری است، بَدیو دست به توضیحِ کلیِ شرایطِ پیدایش و شیوع ویروس کرونا می‌زند. ماجرای اپیدمی با انتقال این ویروس از حیوان به انسان (از جنسی به جنسی دیگر) در استان ووهان چین آغاز می‌شود: «
اما در همین جا بَدیو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
(که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاریِ دنیای کنونیِ ما نشان داد:

«
اما در همین جا بَدیو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
(که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاریِ دنیای کنونیِ ما نشان داد:

اما گفتار بَدیو، بیشتر متوجه جریان‌هایی است که به‌ویژه از راه شبکه‌های مجازی و اجتماعی، دست به پخش اکاذیب و “تئوری”‌هایی می‌زنند که از کمترین اساس علمی تهی می‌باشند. او می‌نویسد:

«...иногда бывает так, что человек, который не знает, что такое любовь, может влюбиться в человека, который не знает, что такое любовь».

در همین راستا، رادیو گرایشات مختلف در برخورد به اپیدمی کرونا را به چند نوع تقسیم می‌کند. این دسته‌بندی را به‌طور کامل در زیر از قول رادیو می‌آوریم. چون، افزون بر اهمیت سیاسی و نظری آن، ویژگی نظرگاه رادیو را نیز نشان می‌دهد. انتقاد و افشاگری او در این جا البته متوجه جریان‌ها و گرایشات فرانسوی است اما خوب می‌دانیم که می‌توان نقد رادیو را به همه جا و همه‌ی کشورها تعمیم داد.

[illegible][illegible]

00000 00 000000 00 00 0000000 0 000 0000 00000 0000 0000 -
 . 00000000 00 000 00 000 00000 00 00000 00000000

[illegible]

0. 000000 000 000000000 000000 00 0000 000 00 000 000000 -
 000000000 00 000000 000 0000 000000 00 00000000 000 00 000000000
 «0000000000» 00 000 00 000000 000000 000000 000000 000000 00
 . 00000000 000000 000000 0 000 00000000 00

[illegible]

در ادامه، بادیو به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، «بزرگوار و بزرگوار» را باز گشایند. او توافقی با این وهم و پندار ندارد، اما بر این باور است که این مصیبت می‌تواند شرایط پیشرفت امر انتقال داده‌های علمی در باره‌ی اپیدمی را فراهم آورد و در ضمن کمک کند به قدرت‌گیری سیاسی اعتقادات نوینی در زمینه‌ی مربوط به امور پزشکی و بهداشت عمومی، در مورد سیاست آموزشیِ برابرانه، مراقبت از سالمندان و مسائلی از این دست. این‌ها، در شرایط اپیدمی کنونی، مواردی هستند که ضعف‌ها و کاستی‌های خطرناک سیاست‌های سنتی رژیم‌های امروزی در فرانسه و جهان را نمایان می‌سازند.

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و بی‌کفایتی‌های بزرگ - چون کمبود تجهیزات ایمنی (ماسک‌های حفاظتی...)، عدم آمادگی بیمارستان‌ها و غیره - که در این مبارزه‌ی عمومی یا در این جنگ با اپیدمی، هم اجتناب‌ناپذیر و هم ساختاری‌اند. این‌ها همه در عین حال از سیاست‌های دولت‌ها در تضعیف بخش‌های عمومی، بهداشتی، اجتماعی، خدماتی... ناشی می‌گردند که طی چندین دهه، حداقل از سی سال پیش به این سو، در فرانسه اجرا می‌شوند. اما بَدیو در ضمن گوشزد می‌کند که به جز شاید چند داشمند کسی واقع‌ی اپیدمی کرونا را پیش‌نکرده بود و می‌نویسد:

[illegible]

به طور کلی، درسی که بَدیو از این اوضاع می‌گیرد این است که اپیدمی کنونی در ایران هیچ نتیجه‌ی سیاسی ملموسی برای در کشوری چون فرانسه به وجود نخواهد آورد. او می‌نویسد: «در ایران در صورتی که دولت نتواند با شیوع ویروس کرونا مقابله کند، احتمالاً به سرعت به یک وضعیت فاجعه‌آمیز خواهد رسید. در این شرایط، مردم به سرعت به سمت بی‌قراری و آشوب خواهند رفت. این امر می‌تواند به یک بحران ملی منجر شود که می‌تواند به یک تغییر اساسی در ساختار سیاسی منجر شود.»

» «
 [فرانسه]
 -
 [trans-national]
 [منظور دورانی است که از مانیفست کمونیست تا کمون پاریس
 [منظور بمرحله‌ی سوسیالیسم
 واقعاً موجود از انقلاب اکتبر 1917 تا فروپاشی این سیستم در دهه‌ی
 1980 است]...

[illegible]

لینکهای رجوع به نوشته اَلَن بِدِیو: [فهرست](#) [مقاله‌ها](#) [کتابها](#) [مجموعه‌ها](#)

<https://urlz.fr/ccmV> : بی دی اف به زبان انگلیسی

<https://urlz.fr/ccmP> : بی بی اف به زبان فرانسه

گزارش از شیدان وثیق

فروردین 1399 - مارس 2020

بر هم زدن آشفتگی‌هایی که به نظم مسلط خدمت می‌کنند از ژاک رانسیِر

مصاحبه‌ای با ژاک رانسیِر

3 دسامبر 2019

متن کامل به زبان فرانسه

Jacques Rancière

(به فرانسه)

در باره‌ی اوضاع کنونی جهان، بحران «دموکراسی»، جنبش‌های
خودمختار و غیره

در زیر گزاره‌هایی از این مصاحبه را به فارسی برگردانده‌ایم.
برای خواندن تمام مطلب به فرانسه روی [اینجا](#) کلیک کنید.

«نخست آن که سیاست، بیش از پیش، سمت و سوی جدالِ دنیاها را پیدا می‌کند، آن جا که تفاوت اقتصاد و سیاست زدوده می‌شود: جهانی که تحت حاکمیت قانونِ نابرابری قرار دارد در برابر جهانی که توسط مبارزات برابری‌خواهانه ساخته می‌شود. دوم آن که احزاب و سازمان‌هایی که پیش‌تر طرفدار دموکراسی و برابری بودند، امروز به کل ابتکار و قدرت عملی خود را از دست داده‌اند. و این در میدانی صورت می‌گیرد که امروزه در اشغال نیروهای جمعی (کلکتیو) برخاسته از خودِ رخداد (Événement) قرار دارند. البته می‌توان همیشه تکرار کرد که با نبودِ سازماندهیِ رو به رو هستیم، اما این تشکلات کذایی تا کنون چه گلی بر سر زده‌اند؟»

.....

«این روزها، مردم در تهران، هنگ‌کنگ، جاکارتا... به خیابان‌ها می‌ریزند و این یک امر عادی به هیچ رو نیست. تنها می‌توان گفت که این اعتراضات علیه نظام‌هایی انجام می‌گیرند که با هم تفاوت دارند اما در تأمین منافع طبقه مرفه به زیان بخش‌های هر چه فقیر تر جامعه که هر چه بیشتر زیر سرکوب و تحقیر قرار می‌گیرند، هم‌سو می‌باشند.»

....

«در دو دهه‌ی گذشته، کمابیش در همه جا، مبارزات بر علیه پیشرویِ قدرت مالی و قدرت دولتی، تنها از سوی جنبش‌هایی انجام گرفته‌اند که «خودجوش» توصیف شده‌اند. و این در حالی است که این جنبش‌ها نشان داده‌اند که نسبت به «احزاب» شناخته‌شده‌ی چپ، از تواناییِ

سازماندهی کُنکرن و بالاتری برخوردارند. البته این درست که نگهداری سازماندهی تشکیلاتی کار سختی است. برای این امر باید زمان دیگری را خلق کرد. زمانی برای ایجاد پروژه‌ها و اقدام‌های خودمختار که با زمانِ ماشین دولتی هم آهنگ (هم ریتم) نباشند. اما به هر حال تنها آن چه که هست را می‌توان توسعه داد. تنها با حرکت از اَعمالی که در میدان ممکنات تغییراتی واقعی، هر چند اندک و کوتاه، به وجود آورده‌اند، می‌توان چیزی با دوام ساخت.»

...